

سنت فکری هرمنوتیک: کندوکاوی در معنا و تاریخ آن

حسین کمالوند^۱

چکیده

امروزه سنت فکری هرمنوتیک، یکی از مهم‌ترین رویکردهای نظری در علوم انسانی می‌باشد. ریشه این اصطلاح به نام "هرمس" باز می‌گردد که از نظر یونانیان باستان خدایی بود که نقش رساندن پیام خدایان به یکدیگر را برعهده داشت و در عین حال آدمیان را نیز یاری می‌کرد تا هم پیام رمزی خدایان را درک کنند و هم مقصود و منظور یکدیگر را در سخن گفتن و نوشتن بهتر بفهمند. معمولاً در برگردان هرمنوتیک، از تفسیر یا تأویل استفاده می‌شود که هرکدام به معنایی جداگانه اشاره می‌کنند. معنای هرمنوتیک، در طول دوره‌های مختلف تاریخی‌اش دچار قبض و بسط شده و معنای واحدی از آن مد نظر نیست. این مقاله با استفاده از روش اسنادی_کتابخانه‌ای و با تکیه بر اندوخته‌های قبلی پژوهشگران، به دنبال روشن‌تر کردن معنای هرمنوتیک و تحولات نظری صورت گرفته در آن، بعلاوه نمایان ساختن ضرورت و اهمیت مطالعه و فراگیری این سنت فکری برای اهل علوم اجتماعی می‌باشد. هرمنوتیک یونان باستان و روم، هرمنوتیک کلاسیک، هرمنوتیک مدرن، هرمنوتیک فلسفی و هرمنوتیک پسا_فلسفی (هرمنوتیک معاصر، انتقادی و پست مدرن) دوره‌های مختلفی هستند که این سنت پشت سر گذاشته است. با وجود این تحولات گسترده، مسئله «فهم و چگونگی به وقوع پیوستن آن» همواره مهم‌ترین دغدغه این سنت نظری بوده است. در یک جمع بندی نهایی، هرمنوتیک را می‌توان "فلسفه فهم" تلقی کرد.

کلید واژگان: هرمنوتیک، هرمس، تفسیر، تأویل، فلسفه فهم

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد رشته جامعه‌شناسی، دانشگاه شهید چمران اهواز

hossein.kamalvand1802@gmail.com

مقدمه

جهان همواره مکان استقرار آدمی بوده است. انسان به عنوان سوژه (فاعل شناسا)^۱ همواره جهان را با خود و خود را با جهان فهمیده است. مقوله فهم (verestehn=understanding) همواره یکی از مهم ترین مسائل تاریخ زندگی آدمی بوده و انسان از طریق آن توانسته است خود جهان و اجزای مختلف آن را به آستانه درک آورده و با آنها وارد دیالوگ شود. سنت فکری هرمنوتیک^۲ از گذشته تاکنون به بررسی مقوله‌ی «فهم» به عنوان یکی از مسائل مهم زندگی بشر از ابعاد گوناگون پرداخته است.

سنت فکری «هرمنوتیک»، یکی از مهمترین رویکردهای نظری و پارادایم های مختلف علوم انسانی می باشد. امروزه زمانی که از هرمنوتیک سخن می گوئیم، معنایی واحد و یکسان مد نظر نیست. معنای هرمنوتیک در دوره های مختلفی که این سنت نظری پشت سر گذاشته، دچار قبض و بسط شده است. اندیشیدن به علوم انسانی (علی‌الخصوص تاریخ و جامعه شناسی) بدون توجه به تحولات تاریخی، مفهومی و نظری هرمنوتیک ممکن نیست. بخش زیادی از تغییرات بینشی و روشی که در جامعه شناسی به وقوع پیوسته، نشأت گرفته از نگاه خاص و ویژه ماکس وبر^۳ به فلسفه علوم اجتماعی بوده است. در واقع سنت جامعه شناسی تفهومی (که اساساً وبری بوده و در برابر پارادایم پوزیتیویستی و تلقی ارگانیستی از علم الاجتماع قد علم می کند)، قایل به یک هستی شناسی^۴ و سپس معرفت شناسی^۵ و روش شناسی^۶ خاص است که فهم آن بدون کندوکاو در نسبت میان آرا وبر با نیچه^۷، دیلتای^۸، درویزن^۹، ریکرت^{۱۰}، ویندلباند^{۱۱} و مکتب فلسفی ماربورگ یا نوکانتی‌های جنوب غربی آلمان ممکن نیست. در واقع می توان گفت پذیرش مفروضات هرمنوتیکال دیلتای^{۱۲}، روش شناسی خاص ریکرت^{۱۳} و ویندلباند (که قایل به متمایز بودن

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

1. Subject
2. Hermeneutics
3. Max Weber
4. Ontology
5. Epistemology
6. Methodology
7. Friedrich Nietzsche
8. Wilhelm Dilthey
9. Droysen
10. Rickert
11. Wilhelm windelband

۱۲. از جمله تمایز قایل شدن میان «تبیین» و «فهم» و تأکید بر «تفهم همدلانه»

۱۳. تأثیرپذیری وبر از روش‌شناسی ریکرت در بحث‌های وی پیرامون نسبت میان «موضوع» و «ارزش» و همچنین مقولات «ربط ارزشی» و ... مشهود است.

بودن روش در علوم طبیعی و علوم انسانی بودند) و همچنین فهم چشم اندازی^۱ نیچه از سوی وبر، باعث شکل گیری پارادایم متفاوتی در جامعه شناسی شده که از اساس با انگاره های کنتی- دورکیمی (که قایل به این‌همانی متمدن درمیان علوم طبیعی و انسانی بودند) متفاوت است. ذکر این نکته ضروری است که فهم چگونگی ورود مفروضات هرمنوتیکال (مخصوصاً آرا دیلتای) به اندیشه وبر بدون در نظر گرفتن جایگاه دیلتای در سنت فکری هرمنوتیک و بدون فهم معناهای چندگانه از هرمنوتیک و دگردیسی‌های تاریخی آن شدنی نیست. پرداختن دقیق و مفصل به نسبت میان هرمنوتیک دیلتای و روش‌شناسی وبر در مقاله ای دیگر طرح شده و مقاله حاضر به دنبال مطرح کردن دقیق آن نیست.^۲ این مقاله در جستجوی اشاره ای (هرچند ناروشن و کلی) به سه پرسش زیر است:

(۱) هرمنوتیک چیست و به چه معناست؟

(۲) سنت نظری هرمنوتیک از قدیم الایام تاکنون، چند دوره فکری را سپری کرده است؟ مهم ترین مختصات فکری و متفکران اصلی هر کدام از این دوران ها کدامند؟

(۳) دیلتای به عنوان یک هرمنوتیسین (که به صورت غیرمستقیم و از طریق تاثیرگذاری بر وبر در تحول جامعه شناسی موثر بوده است)، کجای مختصات تاریخی این سنت جای می‌گیرد؟ امید است که گردآورنده با تکیه بر متون، اسناد و دستاوردهای قبلی پژوهشگران ایرانی و خارجی و با استفاده از روش تحقیق اسنادی- کتابخانه‌ای بتواند صورت بندی و طرح مسئله را به شکلی دقیق‌تر مطرح کرده و همچنین اهمیت فراگرفتن و مطالعه سنت هرمنوتیک را برای دانشجویان علوم اجتماعی نمایان تر سازد.

طرح مسئله

هرمنوتیک دانشی میان رشته‌ای است که در عرصه‌های گوناگون فکری به کار گرفته می‌شود. ویژگی اساسی این دانش، بنیادی بودن آن برای دیگر علوم است و در نتیجه هرگونه موضع گیری در این عرصه فکری، موجب تحول و تغییر در عرصه‌های دیگر خواهد شد. به صورت خاص، همه علوم انسانی در صورتی نظام معرفتی منسجمی خواهند داشت که ملاک‌های مشخصی در فهم و تفسیر داشته باشند. علوم انسانی، از سویی به دلیل ارتباط با متون مرجع (مانند متون دینی)، و از

۱. Perspectivism: چشم اندازگرایی نیچه به این معناست که وی اعلام کرده: «هر یک از ما از چشم اندازی خاص به جهان می‌نگریم و در نتیجه هرکدام از زاویه‌ای منحصر به فرد در زمان و مکان می‌بینیم. دو چشم هرگز یک چیز واحد را نمی‌بینند. انواع زیادی چشم وجود دارند و از این رو انواع زیادی "حقیقت" وجود دارد و از این رو حقیقتی وجود ندارد. حقیقت، چیزی جز تأویل ما نیست» (احمدی، ۱۳۹۴: ۸۷). هرآنچه هست، تفسیر است.

۲. دو مقاله‌ای دیگر از گردآورنده با عنوان "هرمنوتیک و تفکر جامعه شناختی" و همچنین "هرمنوتیک دیلتای و نسبت آن با روش‌شناسی ماکس وبر" در حال تدوین است که در آن‌ها اختصاصاً به بررسی نسبت هرمنوتیک و تفکر جامعه شناختی و همچنین اهمیت و ضرورت آن برای علوم اجتماعی پرداخته شده است.

سوی دیگر به دلیل ارتباط با گزاره‌ها و متون مربوط به همین علوم، نیازمند نظریه‌های منسجم و نظام مندی از فهم و ساختار تأویل و تفسیرند (الهی‌راد، ۱۳۹۵: ۵).

امروزه دیدگاه‌های متفاوت و نظریه‌های مختلف هرمنوتیکی موجب تغییر در خود مفهوم هرمنوتیک نیز شده است. هر متفکر و صاحب نظری که در این عرصه پای گذاشته، بر اساس رویکرد هرمنوتیکی خویش به تعریف آن پرداخته است. به تعبیری دیگر، اتخاذ رویکردهای متفاوت در هرمنوتیک، به اختلاف در ماهیت، موضوع و غرض هرمنوتیک انجامیده است. این مسئله تا حدودی باعث اضطراب و سردرگمی و همچنین بی نظمی در فهم معنا و مقصود هرمنوتیک شده است.

در فضای فکری ایران، اگرچه بابک احمدی برای نخستین بار در سال ۱۳۷۰ با تدوین کتاب "ساختار و تأویل متن" ضمن شش فصل به بررسی فلسفه هرمنوتیک پرداخته و همچنین علی رغم تلاش محمد مجتهد شبستری که با گردآوری کتاب "هرمنوتیک، کتاب و سنت" (در دهه هفتاد) اهمیت و ضرورت فراگیری این نحله فکری را برای پژوهشگران و دغدغه‌مندان تفکر دینی مطرح کرده است، همچنین با وجود تألیف و ترجمه کتاب‌های بسیار متنوعی که پیرامون این سنت فکری در ایران صورت گرفته است؛ لیکن همچنان پرسش مبهم "هرمنوتیک چیست و چه کاربردی دارد؟" ذهن دانش پژوهان حوزه علوم انسانی را به خود درگیر کرده است.

هرمنوتیک با نشانه‌ها (sing)، پیام (message) و متن (text) سروکار دارد و به دنبال بررسی و درک و همچنین به فهم درآوردن ابژه‌های گوناگون می‌باشد و بدین سان به قلمروهای متفاوت الهیات، فلسفه، علوم اجتماعی، هنر، زیبایی‌شناسی، نقد ادبی، تفسیر کتاب مقدس، روش‌شناسی علوم و ... گسترش می‌یابد. از نظر سنت هرمنوتیک مقوله‌ی "فهم" مهمترین مسئله در خور بررسی می‌باشد اما خود "فهم" و "چگونگی به وقوع پیوستن آن محتاج بررسی است. از نظر اینان، خود فهم و تفسیر نیازمند فهم و تفسیر است. وقتی می‌گوییم فلان چیز را فهمیده ایم، دقیقاً از چه چیزی سخن می‌گوییم؟ مرز میان فهمیدن و دانستن چیست؟ آیا هر چیزی را که میدانیم، الزماً آن را نیز میفهمیم؟

سنت هرمنوتیک به صورت کلی بر دو مفهوم اساسی و مرتبط با هم استوار است:^۱

۱) **فهم هرمنوتیکی:** فهم هرمنوتیکی، به معنای «فهم چیزی به مثابه چیزی است». نشانه‌ای (sing) در یک بستر خاص (context)، پیامی (message) مختص به خود را منتقل می‌کند. برای

۱. مباحث مربوط به «فهم هرمنوتیکی» و «وضعیت هرمنوتیکی» از سخنرانی محمد مجتهد شبستری با عنوان "فهم هرمنوتیکی چیست" که در تاریخ ۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۶ در موسسه پرسش برگزار شده است، استخراج گردیده است.

علاقه‌مندان می‌توانند برای کسب اطلاعات بیشتر فایل سخنرانی را از وبسایت شخصی ایشان

(mohammadmojtahedshabestari.com) دانلود نمایند.

مثال، اگر کسی از دوستانمان را ببینیم که لباس سیاه پوشیده، ریش خود را اصلاح نکرده (sing) و مجموعه رفتار و کردار بیرونی‌اش (آنچه می‌نماید) آمیخته با قسمی غمزدگی و ناراحتی است (context)، به ذهنمان خطور می‌کند که نکنند دوستان عزادار است و عزیزی را از دست داده است؟ (message).

فهم هرمنوتیکی، به معنای این است که ما چیزی را به مثابه چیزی میفهمیم: یعنی لباس سیاه، محاسن اصلاح نشده و رفتار آمیخته با غمناکی را به مثابه عزادار بودن می‌فهمیم. فهم هرمنوتیکی، می‌خواهد این را بگوید که فهم، بشدت وابسته به بستر است و با مقوله " دانستن" بسیار متفاوت است. این که شما بدانید فلان رسم در فلان کشور وجود دارد، الزاماً به معنای این-همانی دانستن و فهمیدن نیست. وابستگی فهم به بستر، راه را برای روش‌های فهم همدلانه در علوم اجتماعی باز می‌کند (فهم همدلانه از مفاهیم اصلی هرمنوتیک مدرن است که در ادامه به آن پرداخته می‌شود). فهم هرمنوتیکی به عنوان یکی از مضامین اصلی سنت هرمنوتیک، متکی بر دو ادعای انسان‌شناسانه^۱ است: الف) انسان موجودی سمبل‌ساز است: به این معنا که سمبل‌هایی (سمبل یعنی چیزی که جای چیزی را می‌گیرد و در بستری خاص، پیغامی منحصر به خود را منعکس می‌کند) را می‌سازد تا بهتر بفهمد و فهم بین‌الذهانی به‌وقوع بپیوندد. سمبل‌سازی، برای رهایی از آشوبناکی ذاتی جهان‌اشیاء بوده است. ب) انسان موجودی فهمنده است: به این معنا که همواره با فهم کردار خود و دیگران است که به زندگی ادامه می‌دهد.

خود «فهم»، مقوله‌ای مبهم، سمبلیک، رازآمیز، کدبندی شده، وابسته به بستر و ... محسوب می‌شود که همواره نیازمند قسمی از مشاهده مشارکتی و تفهم همدلانه است.

۲) وضعیت هرمنوتیکی: این مفهوم مرتبط با انتقال انسان از یک دوره تاریخی به دوره‌ای دیگر است. در اثر این انتقال، انسان ممکن است آن‌چه را که مربوط به دوران‌های قبل بوده را به درستی نفهمد. مثلاً با خروج انسان از قرون وسطی و آغاز عصر پسا-رنسانس، بسیاری از باورهای گذشته برای انسان جدید نامفهوم شد. «هرجا در تاریخ نامفهومیت گذشته رخ داده است، وضعیت هرمنوتیکی بوجود آمده است. وضعیت هرمنوتیکی، آنجا روی می‌دهد که آدمی از فهم هرمنوتیکی ناتوان باشد. آنجا که می‌خواهد چیزی را که نمیفهمد را بفهمد. آنجا که بدهت‌ها از میان برود. نرم‌های اجتماعی، مطلق‌ها و جزم‌ها از میان برود و فرو بریزد». وضعیت هرمنوتیکی آن‌جا روی می‌دهد که ضرورت فهمیدن مطرح شود. در وضعیت هرمنوتیکی:

الف) نفهمیدن و ناتوانی در فهم هرمنوتیکی روی می‌دهد.

ب) اعتماد به فهم قبلی فرو می‌ریزد.

ج) و در نهایت ضرورت و اضطرار به تفسیر و صورت‌بندی فهم جدید مطرح می‌شود.

اهمیت مسئله

فهم سنت هرمنوتیک برای اهل علوم اجتماعی ضرورت بسیاری دارد. از این جهت که با پذیرش برخی مفروضات هرمنوتیکال دلتای از سوی ماکس وبر، درپچه نظری کاملاً جدیدی در جامعه‌شناسی کلاسیک مطرح می‌شود که از اساس با آرا اندیشمندان قبل از وبر، از جمله پوزیتیویسم بینشی اگوست کنت، ماتریالیسم تاریخی مارکس، کارکردگرایی دورکیم و ارگانسیسم یوتیلیتاریانیستی اسپنسر متفاوت است. این درپچه نظری متفاوت در جامعه‌شناسی کلاسیک (یعنی سنت تفهمی وبری)، زمینه ساز سایر تحولات بینشی (مکاتب تفسیری) و روشی (صورت بندی روش‌های کیفی و تأکید بر تفهم درون‌نگرانه) در ادامه تفکر جامعه‌شناختی شد. از نظر وبر، وظیفه جامعه‌شناسی فهمیدن و تبیین کردن کنش انسان‌ها و نیز ارزش‌هایی است که این کنش‌ها حاملان آن هستند. "فهمیدن معنای کنش اجتماعی از گذر تفسیر آن" از نظر وبر باید نخستین اقدام جامعه‌شناسی باشد. میشل لالمان^۱ معتقد است که این منطق فهمیدن را نخستین بار، ویلهلم دلتای بیان کرده است. سپس جریانی از فیلسوفان و جامعه‌شناسان نوکانتی^۲ که وبر نیز در تبار آن جای دارد، آن را از سر گرفته و بسط داده‌اند (لالمان، ۱۳۹۴: ۳۱۱). وبر، جامعه‌شناسان را دارای مزیتی بر دانشمندان علوم طبیعی می‌داند. این مزیت در توانایی جامعه‌شناس در فهم پدیده‌های اجتماعی است، درحالی که دانشمند علوم طبیعی نمی‌تواند به فهم مشابهی از رفتار اتم یا ترکیب شیمیایی دست یابد. به تعبیر جورج ریتزر^۳، تفکر وبر در باب "تفهم" در بین تاریخدان‌های آن روز آلمان نسبتاً رایج بوده و وبر آن را از حوزه معروف "هرمنوتیک" برگرفته است. (ریتزر، ۱۳۹۵: ۱۶۹). بنابراین فهم معنا و تحولات سنت فکری هرمنوتیک، برای فهم دقیق‌تر آرا وبر و سنت جامعه‌شناسی تفسیری اهمیت بنیادین دارد. همچنین ذکر این نکته ضروریست که جامعه‌شناسی در دهه‌های اخیر به شدت تحت تأثیر سنت تفسیرگرایی بوده است. تا جایی که نظریه‌هایی همچون کنش متقابل نمادین، جامعه‌شناسی پدیدارشناسی و روش‌شناسی مردم‌نگارانه از دل این رویکرد برآمده و روش‌هایی همچون درون‌نگری همدلانه و مشاهده مشارکتی کاملاً از روش‌ها و بنیان‌های فکری سنت هرمنوتیک اقتباس شده است (که فهم آن بسته به فهم دقیق مباحث

1. Michel Lallement

۲. نوکانتیسم جریان روشنفکری است که در دهه ۱۸۶۰ در آلمان ظهور کرد و از دید فلسفی می‌توان آن را بازگشتی به انتقادگرایی کانت نامید. کانت نشان می‌دهد انسان نمی‌تواند ماهیت و جوهر اشیا را درک کند، چون هر شناختی درباره دنیا با صور ناب شهود (مکان و زمان) و مقولات فهم (مفاهیم علیت، احتمالات و ...) ساختمند شده است. به عبارت دیگر، ساختارهای از پیش شکل گرفته‌ی عقل ما سبب می‌شود که واقعیت را نه آن طور که هست بلکه آن‌طور که ذهن ما می‌تواند درک کند بفهمیم. بنابراین وظیفه‌ی فلسفه فهمیدن سوژه متفکر است و نه شیء بیرونی. (لالمان، ۱۳۹۴: ۳۱۲-۳۱۳).

3. George Ritzer

هستی‌شناختی این سنت است) که این نکته نیز اهمیت مسئله مد نظر را بیشتر نمایان می‌سازد. علاوه بر این بایستی اضافه کرد که سنت هرمنوتیک از طریق وصل کردن آرا و بر به دلتای و همچنین از طریق طرح کردن هرمنوتیک انتقادی هابرماس، ضرورت ورود به مفروضات بنیادین (مبانی هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه) پارادایم‌های مختلف جامعه‌شناسی را مطرح می‌کند و این نکته را نمایان می‌سازد که اختلافات روش‌شناختی سنت‌ها و متفکران مغرب زمین فقط اختلافات متودولوژیکال نیست، بلکه در وهله اول آنتولوژیکال و سپس اپیستمولوژیکال است. بنابراین، قبل از ورود به نزاع‌های روش‌شناسانه، بایستی به فهم دقیق انگاره‌ها و مفروضات بنیادین پارادایم‌ها پرداخت. ضرورت این مسئله در شرایطی مطرح می‌شود که امروزه، تفکر جامعه‌شناختی به پارادایم پوزیتیویست، فن روش‌دانی (آن هم روش در معنای کمی، پیمایشی و پرسشنامه‌ای) و آماردانی دوخت زده شده است (دوخت زدگی به تعبیر آلن بدیو فیلسوف فرانسوی در مانیفست اول فلسفه)، تأمل انتقادی از کار جامعه‌شناسانه رنگ باخته و جامعه‌شناس (به تعبیر پیتر برگر در کتاب دعوت به جامعه‌شناسی) رسالتی جز سرشماری و برقراری نسبت‌های عمدتاً ساختگی میان چند X با Y ندارد. در چنین فضایی، معمولاً پژوهشگر، بدون توجه به پرسش‌های هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه دست به گزینش روش‌شناسی زده و سرانجام پازل‌تئوریک‌اش، چیزی جز آشفتگی و عدم برقراری نسبت دقیق میان مقولات سه‌گانه فوق نیست. درک سنت هرمنوتیک به فهم عمیق نسبت میان این سه بنیان پارادایمی در تفکر جامعه‌شناسی کمک و ضرورت فراگیری "فلسفه علوم اجتماعی" را برجسته‌تر می‌سازد. همچنین امروزه سنت هرمنوتیک (در کنار سایر سنت‌های فکری)، تا حدود زیادی از آرمان‌های عینیت‌افسون‌زدایی کرده است. روزگاری ماکس وبر اعلام کرد که وظیفه علم «افسون‌زدایی از جهان است». امروزه بونس و هارتمن از «افسون‌زدایی فزاینده از علم و روش‌ها و یافته‌های آن» سخن می‌گویند (فلیک، ۱۳۹۷: ۱۴). گادامر با عبارت «حقیقت از چنگ انسان روش‌طلب می‌گریزد» ضرورت بت‌شکنی از آرمان عینیت‌گرایی پوزیتیویستی را مطرح می‌کند. امید است که اشاره به چنین مباحثی، ضرورت دوخت‌گشایی از جامعه‌شناسی را پررنگ‌تر کرده و ضرورت فراگیری سنت فکری هرمنوتیک را نمایان‌تر سازد.

معنای لفظی هرمنوتیک

واژه یونانی "هرمینیا"^۱ از نام هرمس آمده است. هرمس، رسول و پیام‌آور خدایان بود. پیوند میان نامیرایان و میرندگان که گاه خبرهای خوش داشت و گاه اخبار شوم، گفته‌اند راهنمای مردگان به جهان دگر نیز او بوده و در رساله کراتیلوس افلاطون، تاکید شده است که هرمس خدایی است که زبان و گفتار را آفریده است، هم تأویل‌کننده است و هم پیام‌آور. ارسطو "هرمینیا" را صرفاً

گشودن رمز تمثیل های کهن نمی‌دانست، بلکه تمامی سخن و دلالت را در این عنوان جای می‌داد (احمدی، ۱۳۹۶: ۴۹۶). بایستی اضافه کرد که ریشه واژه هرمنوتیکوس^۱ در فعل یونانی "هرمنوین" نهفته است که عموماً به تأویل (یا تفسیر) کردن ترجمه می‌شود و در صورت رسمی آن "هرمینا" با مباحث تفسیری و تأویلی ارتباط مستقیم دارد. همه تعاریف اصطلاحی که در مورد مفهوم شناسی هرمنوتیک مطرح شده اند، با مسئله تفسیر و تأویل گره‌خورده اند (الهی‌راد، ۱۳۹۵: ۶). لفظ هرمنوتیک در زبان‌های بسیاری به کار می‌رود و در فارسی هم دیگر کم و بیش جا افتاده و مشهور شده‌است. ریشه این اصطلاح به نام "هرمس"^۲ باز می‌گردد که از نظر یونانیان باستان خدایی بود که نقش رساندن پیام خدایان به یکدیگر را برعهده داشت و در عین حال آدمیان را نیز یاری می‌کرد تا هم پیام رمزی خدایان را درک کنند و هم مقصود و منظور یکدیگر را در سخن گفتن و نوشتن بفهمند (احمدی، ۱۳۹۴: ۶۲). به اعتقاد برخی، ارتباط ریشه‌ای میان هرمنوتیک و هرمس، به دلیل سه عنصر مهم عمل تفسیر است:

عناصر اول، نشانه، پیام یا متنی است که باید تفسیر شود؛ عنصر دوم، واسطه یا مفسری است که پیام را می‌رساند؛ و عنصر سوم، انتقال پیام به مخاطبان است. هرمس، همان عنصر دوم است که نقش میانجی و مفسر را دارد. واژه یونانی هرماپوس که به کاهن پیشگوی معبد دلفی اشاره داشت، نیز ناظر به هرمس، خدای پیام آور است. با توجه به این سابقه معنایی، وظیفه تبدیل مفاهیم ورای فهم بشر به گونه ای قابل فهم و درک، به هرمس نسبت داده می‌شود. بدین ترتیب، شکل های مختلف این کلمه، متضمن به فهم در آوردن امور نامفهوم است؛ چنان که یونانیان وضع زبان و خط را به عنوان دو ابزار مهم انسان برای درک و انتقال معنا به دیگران، به هرمس نسبت می‌دادند. مارتین هایدگر^۳، فلسفه را "تأویل" می‌انگارد و صریحاً فلسفه به منزله علم هرمنوتیک را به هرمس مرتبط می‌داند. بنابراین، اصل و ریشه اصطلاح هرمنوتیک که به یونان باستان برمیگردد، عمل "به فهم در آوردن" را در بر دارد (الهی‌راد، ۱۳۹۵: ۷).

در فضای فکری علوم انسانی ایران، معمولاً هرمنوتیک را به "تأویل یا تفسیر" ترجمه می‌کنند. در عربی، لفظ تأویل یعنی برگرداندن چیزی به اصل آن، به اول آن. از نظر لغوی وقتی متنی یا گفته ای را تأویل می‌کنیم، یعنی آن را به معنای اصیل خویش بازمی‌گردانیم. در نتیجه واژه تأویل را به معنای کوشش در کشف معنای پنهان متن (نوشتاری و گفتاری)، یا کنش یا رویداد به کار می‌بریم. تأویل، کوششی است برای راهیابی به معنای باطنی (احمدی، ۱۳۹۶: ۵۰۵). جرجانی می‌گوید: «تأویل در شرع عبارت است از گرداندن لفظ از معنی ظاهری آن به معنایی که در لفظ پنهان و در نظر مفسر، موافق کتاب و سنت باشد» (نوروزی طلب، ۱۳۸۲: ۶۴). تفسیر در قیاس با

1. Hermeneutics
2. Hermes
3. Martin Heidegger

تأویل، کاری به نسبت ساده تر و قاعده مند تر است. کشف قاعده‌های زبانی، دستوری، نحوی و بیانی عبارت‌ها در اینجا راهنمایی برای فهم متن هاست. تفسیر، کشف رمزگان یا گدها یعنی امور قراردادی است (احمدی، ۱۳۹۴: ۶۶). هدف از تفسیر، درک دقیق‌تر خواننده از متن است (احمدی، ۱۳۹۶: ۵۰۵۰). همان‌طور که مشخص شد، تفسیر و تأویل به یک معنا نیستند و نمی‌توان آن‌ها را به معنایی واحد در نظر گرفت. در ادامه متن مشخص خواهد شد که به کار گرفتن تأویل به‌عنوان معنای هرمنوتیک، معنایی کلادنیوسی- شلایرمآخری برای این سنت قایل شده و رسالت آن را در معنای اولیه و نهایی مد نظر "مؤلف" خواهد دید. در صورتی که به کار گرفتن تفسیر به عنوان معنای اصلی هرمنوتیک، در بطن خود معنایی گادامری برای این نحله فلسفی قایل شده و در واقع به معنای قایل بودن به آمیزش افق‌ها و پرده دریدن برای گذار از معنای مد نظر "مؤلف" می‌باشد که خود به معنای نقش فعال مفسر و عقبه‌ی تاریخی وی در فرایند فهم است. ذکر این نکته نیز ضروری است که علیرغم تنوع منابع تألیفی و ترجمه‌ای در زمینه هرمنوتیک، عده‌ای همچنان آن را به معنای "دانش تفسیر متن" می‌دانند. شایان ذکر است که این تلقی از هرمنوتیک، ناظر بر یکی از انواع تعاریف این دانش فلسفی می‌باشد. در این خصوص ریچارد ا. پالمر به تفکیک شش معنای تاریخی از هرمنوتیک می‌پردازد. میدان علم هرمنوتیک به طوری که در عصر جدید به ظهور رسیده است دست کم به شش نحو نسبتاً متمایز تعریف می‌شود:

(۱) نظریه تفسیر کتاب مقدس

(۲) روش شناسی عام لغوی

(۳) علم هرگونه فهم زبانی

(۴) مبنای روش شناختی علوم انسانی

(۵) پدیدار شناسی^۱ وجود و پدیدار شناسی فهم وجودی

(۶) نظام‌های تأویل، هم‌متذکرانه و هم‌بت شکنانه که برای رسیدن به معنای نهفته در زیر اسطوره‌ها و نهادها مورد استفاده‌ی انسان قرار می‌گیرند (پالمر، ۱۳۹۵: ۴۱). برای فهم بهتر معانی مختلف از هرمنوتیک، در ادامه به تحولات تاریخی این سنت فلسفی اشاره خواهد شد.

دوره‌های مختلف سنت فلسفی هرمنوتیک:

تاریخ دانش هرمنوتیک (به منزله دانشی که در جهت فهم صحیح و منطقی تفسیر) را می‌توان براساس چند دوره متوالی طبقه‌بندی و تبیین کرد:

الف) هرمنوتیک در یونان باستان و روم

علیرغم مشکلاتی که بر سر راه تعیین سرچشمه‌های هرمنوتیک وجود دارند بیشتر صاحب نظران متفق‌اند که میراث یونان باستان نقطه شروع مناسبی برای بحث در این‌باره است و به عقیده برخی

دیگر یونان باستان به نحوی سرمنشأ هرمنوتیک به شمار می آید. برای مثال، پالمر از جمله کسانی است که یونان باستان را نقطه شروع مناسبی می داند و بر اهمیت ریشه شناسی واژه " هرمنوتیک " از ریشه یونانی hermeneutikos تاکید می کند (شِرت، ۱۳۹۵: ۴۴). پالمر نشان می دهد که یونانیان باستان از کسنوفون، پلوتارک، ائورپیدوس، اپیکور، لوکرتیوس، لونگنیوس گرفته تا افلاطون و ارسطو بحث های متعدد و قابل توجهی راجع به هرمنیا مطرح کرده اند. او می نویسد: «ارسطو این موضوع را آنقدر ارزشمند دید که رساله بزرگی را در ارغنون به آن اختصاص داد: رساله باری ارمیناس» (پالمر، ۱۳۹۵: ۱۹). افلاطون هنگام بررسی فهم شهودهای دینی، هرمنوتیک را در برخی مکالمه هایش به کار برد و معرفت هرمنوتیکی را رویاروی معرفت مربوط به سوفیا نشانده. معرفت دینی معرفت به چیزی است که وحی یا بیان شده و بر خلاف سوفیا، دربرگیرنده معرفت به ارزش صدق گفتار نیست. ارسطو کاربرد اصطلاح هرمنوتیک را یک گام پیشتر برد و نوشته اش درباب منطق و معناشناسی را باری ارمیناس نامید که بعدها آن را به De interpretation ترجمه کردند (رمبرگ و گسدال، ۱۳۹۴: ۱۳).

برخی دیگر از صاحب نظران، ضمن اذعان به نقش میراث عصر یونان باستان (مانند خانم کولاند که می گوید هرمنوتیک مدیون شکل گیری و رشد مدارس فن بیان و گرامر یونان و روم است) در هرمنوتیک، به نقش روم نیز می پردازند. عده ای هم برای روم در ریشه های تاریخی هرمنوتیک نقشی قایل نیستند. به صورت خلاصه چهار دیدگاه در مورد نسبت هرمنوتیک و میراث رومی وجود دارد: برخی صاحب نظران (مانند وارنک و پالمر) تاثیر روم را به کلی کم اهمیت می شمارند، در عین حال برخی دیگر تاثیر و نفوذ روم را بسیار محدود می انگارند (مالر- ولمر). در مرحله بعدی کسانی قرار دارند که نقش بنیادینی در شکل گیری صورت های تاثیرگذاری پراکتیس هرمنوتیک برای رومی ها قائل اند. یکی از این دیدگاه ها (ادن) مدعی است ربط وثیقی میان سنت حقوقی رومی و هرمنوتیک برقرار است. دیدگاهی دیگر (کولپند) در عین اذعان به نقش فن بیان در شکل گیری هرمنوتیک، معتقد است که ترجمه های به عمل آمده در شکل گیری تفسیر نقش مهم تری داشته اند (شِرت، ۱۳۹۵: ۶۰). هر کدام از این دیدگاه ها را بپذیریم، روشن است که سنت هرمنوتیک از فضای فکری روم کم یا بیش تاثیر پذیرفته است.

ب) هرمنوتیک ماقبل مدرن یا هرمنوتیک کلاسیک نخستین ظهور دانش هرمنوتیک را می توان در قرن هفدهم مرهون دان هاور^۱ دانست. در واقع او نخستین کسی است که در عنوان کتابش از واژه هرمنوتیک بهره گرفت (الهی راد، ۱۳۹۵: ۲۹). دانهاور تا مدت ها در تاریخ علم هرمنوتیک نادیده گرفته شده است چون او با این تاریخ جور نمی آمد. دپلتای واقعاً هیچ اهمیتی برای او قائل

نمی‌شود و گادامر^۱ نیز در کتاب «حقیقت و روش» به سکوت از او می‌گذرد. مقالات دانشنامه‌ها دست بالا نام دانه‌هاور را درمیان کسانی ذکر می‌کنند که نخستین بار از کلمه علم هرمنوتیک در عنوان‌های کتاب‌هایشان استفاده کرده‌اند: به طور نمونه کتاب او با عنوان " Hermeneutica sacra sive methodus exponendarum sacrum litterarum" (گروندن، ۱۳۹۱: ۸۲). وی در این کتاب کوشیده‌است میان تفسیر و دانش هرمنوتیک تمایز قایل می‌شود. او تفسیر را همان شرح بالفعل‌متون دانسته است (شرح و تفسیر متون مقدس)؛ اما هرمنوتیک را دانشی که برای تبیین و تدوین قواعد، روش‌ها یا نظریه‌های حاکم بر تفسیر معرفی کرد. بر همین اساس، وی پایه‌گذار تحولات بعدی هرمنوتیک گشت (الهی‌راد، ۱۳۹۵: ۲۹).

یکی دیگر از متفکران مهم هرمنوتیک کلاسیک، یوهانس رامباخ^۲ است که در سال ۱۷۳۳ میلادی کتاب " نهادهای هرمنوتیک قدسی" را نوشت. او در این کتاب اصل انطباق، به معنای انطباق تفسیر متون با خود متون را مهم‌ترین پایه و اصل تفسیر معرفی کرده‌است. مراد وی از این اصل، این است که تفسیری صحیح و پذیرفتنی است که با معنای متن منطبق باشد. به تعبیر دیگر، فهم همان دستیابی به " این‌همانی بین تفسیر و معنای متن" است. بر همین اساس وی با طرح نکته دقت انطباقی می‌گفت: « یک تفسیر، هرچه خودش را به متن نزدیک‌تر کند و با متن بیشتر انطباق یابد، دقت بیشتری خواهد داشت». بنابراین می‌توان گفت رامباخ هرمنوتیک را دانشی می‌داند که زمینه را برای تفسیر دقیق متون فراهم می‌کند؛ تفسیری که در آن، مفسر می‌کوشد با نزدیکی بیشتر به متن، فهم دقیقی از آن بدست آورد (الهی‌راد، ۱۳۹۵: ۳۹).

شخصیت برجسته دیگر این دوران، فیلسوف و الهی‌دان قرن هجدهم، مارتین کلادنیوس^۳ می‌باشد که می‌توان وی را مهم‌ترین شخصیت هرمنوتیک کلاسیک قلمداد کرد. کلادنیوس مراد خویش از هرمنوتیک را شرح اصول علم تأویل معرفی کرد و معتقد بود که با ابزار تأویل می‌توان به معنای قطعی و نهایی اثر هنری مورد نظر دست یافت، زیرا به اعتقاد وی، معنای هر اثری آن است که مؤلف در سر داشته و کوشیده است آن را در اثر خود بیان کند (الهی‌راد، ۱۳۹۵: ۲۹). در این قسمت، به خلاصه اندیشه‌های هرمنوتیکی کلادنیوس به عنوان مظهر هرمنوتیک کلاسیک پرداخته خواهد شد:

(۱) کلادنیوس، هرمنوتیک را " هنر تفسیر" دانسته است.

(۲) کلادنیوس، هرمنوتیک را هنر دسترسی به فهم کامل و تمام عیار می‌دانست.

-
1. Hans Georg Gadamer
 2. Johannes Rambach
 3. Martin Chladeius

۳) وقتی هدف از هرمنوتیک، هنر تفسیر و هدف از هنر تفسیر، رسیدگی به فهم کامل باشد، دانشمند هرمنوتیک باید اهداف و موانع فهم و نیز شیوه‌های مطلوب برای تحقق هدف را تعیین کند. دانش هرمنوتیک، باید لوازم انتقال پیام را تأمین و موانع آن را برطرف سازد.

۴) کلادنیوس فهم و تفسیر را چیزی واحد نمی‌داند؛ بلکه با اعتقاد به متفاوت بودن آن دو، بر این باور است که نیاز به تفسیر، امری استثنایی برای پیام است؛ زیرا پیامی که یک اثر بیان می‌کند، در صورت آشنایی مخاطب با موضوع پیام، بی‌درنگ به فهم او می‌آید و به تفسیر نیاز نیست. بنابراین نیاز به هرمنوتیک در جایی است که فهم فی‌نفسه روشن نباشد.

۵) کلادنیوس معتقد بود که از راه تأویل می‌توان به معنای قطعی و نهایی مورد نظر مؤلف دست یافت. وی با پایه‌گذاری مهم‌ترین عنصر هرمنوتیک کلاسیک، یعنی نیت مؤلف، معنای اثر را همان چیزی می‌داند که مؤلف در نظر داشته است. وی کشف معنای مقصود مؤلف را "تأویل" می‌نامید.

۶) کلادنیوس معتقد است که بین نیت صاحب اثر و معنا این‌همانی وجود دارد.

۷) کلادنیوس به فهم عینی و کامل اثر معتقد است و برای آن مجموعه مؤلفه‌های زیر را در نظر گرفته است:

- رسیدن به اراده تفهیمیه مولف: شناخت خواست و اراده صاحب متن
- مبتنی بودن فهم کامل بر احساس تحولات جدید برآمده از اثر: وی معتقد است معناداری متن یا گفتار به این است که تحولی در ذهن ما پدید آورد
- آشنایی با مفاهیم ضروری مرتبط با اثر: اگر مفسر و تأویل‌گر با مفاهیم و تصورات ضروری مرتبط با متن محروم باشد، آن اثر برای او فهمیدنی نخواهد بود
- نبودن تبیین‌های متناقض: یکی از نشانه‌های فهم کامل از نظر کلادنیوس، این است که برداشت متناقضی از سوی مفسر واحد وجود نداشته باشد.^۱

ج) هرمنوتیک مدرن: هرمنوتیک با تلاش‌های شلایرماخر به عرصه جدیدی پا گذاشت. از این رو عموماً وی را بنیان‌گذار هرمنوتیک مدرن می‌شناسند. شلایرماخر و دیلتای^۲ دو اندیشمند مهمی بودند که در شکل‌گیری این دوران جدید نقش داشته‌اند.

۱) فریدریش شلایرماخر: شلایرماخر (۱۸۳۲-۱۷۶۸) درست پیش از جنگ استقلال آمریکا متولد شد در تمام طول زندگی او، انقلاب صنعتی آثار خود را در سراسر اروپا به جای می‌گذاشت. او برای مطالعه یزدان‌شناسی و فلسفه کانت وارد دانشگاه هال می‌شود و مدتی بعد، در لندنبرگ

۱. موارد ذکر شده در مورد هرمنوتیک کلادنیوس از فصل سوم کتاب «آشنایی با هرمنوتیک» نوشته صفدر الهی‌راد استخراج شده‌اند.

دستیار کشیش و سپس به مقام کشیشی در حوالی شهر برلین منصوب می‌شود (اشمیت، ۱۳۹۵: ۳۵). پالمر معتقد است که برای فهم کامل ماهیت و مقدار مساهمت شلایرماخر در تحول نظریه هرمنوتیکی، بایستی به دیالوگ ذهنی - انتقادی او با آراء فریدریش آست و فریدریش اوگوست ولف اشاره کرد^۱ (پالمر، ۱۳۹۵: ۸۵). شلایرماخر هیچگاه رساله سیستماتیکی در باب دیدگاه‌های هرمنوتیکی‌اش منتشر نکرد. تا وقتی زنده بود فقط متن دو خطابه ایراد شده در آکادمی برلین در ۱۸۲۹ را منتشر کرد: «درباره مفهوم هرمنوتیک، با نظر به عقاید فریدریش اوگوست ولف و رساله آست» (گروندن، ۱۳۹۳: ۲۰). نقطه شروع هرمنوتیک مورد نظر شلایرماخر، این پرسش کلی است که چگونه همه گفته‌ها یا هر گفته‌ای، چه مکتوب و چه ملفوظ واقعاً فهمیده می‌شوند (الهی‌راد، ۱۳۹۵: ۶۷). مشخصه اصلی هرمنوتیک وی که نقطه عطفی در تاریخ و آغازگاه هرمنوتیک مدرن است، طرح "هرمنوتیک عام" می‌باشد. پیش از او هرمنوتیک صرفاً به منزله ابزاری برای رفع ابهام از متن (آن هم تنها متن مقدس) در نظر گرفته می‌شد. شلایرماخر گستره هرمنوتیک را چه به لحاظ کمی و چه به لحاظ کیفی، نه تنها به تمامی متون مکتوب (فرا رفتن از متن مقدس)، بلکه به گفتار شفاهی نیز گسترش داد. او برخلاف گذشتگان که فهم را امری عادی و طبیعی تلقی می‌کردند و در نتیجه کاربرد هرمنوتیک را منحصر در تفسیر موارد مبهم در فهم متون خاص می‌دانستند (که سوء فهم حاصل از ابهام روند معمول فهم را مختل کرده است)، شلایرماخر سوء فهم را امری عادی و فهم را امری دیرپاب تلقی کرد (واعظی و قائدی، ۱۳۹۱: ۲۶). هرمنوتیک شلایرماخر را می‌توان [تأحدود خیلی زیادی] تداوم هرمنوتیک کلاسیک قلمداد کرد، زیرا شلایرماخر نیز مانند کلادنیوس و دیگر هرمنوتیست‌های ماقبل مدرن، هرمنوتیک را روش دستیابی به فهم صحیح تلقی می‌کرد. وی نیز معتقد بود می‌توان به فهم عینی متن دست یافت و هدف از فهم را دستیابی به مراد مؤلف می‌دانست (الهی‌راد، ۱۳۹۵: ۵۳). وی به وجود یک معنای نهایی و نهفته در متن باور داشت و نمی‌توانست بپذیرد که هر تأویلی به این معنا نزدیک باشد (هاروی، ۱۳۸۲: ۳۲). سه ویژگی مهم که شلایرماخر را از پیشینیان وی متمایز کرده است عبارت‌اند از:

۱) وی نخستین کسی است که هرمنوتیک را به نظریه فهم^۲ تعریف می‌کند. بنابراین وی علم هرمنوتیک را دانشی می‌داند که به کیفیت شکل‌گیری فهم و نشان دادن راه رسیدن به فهم صحیح می‌پردازد.

۱. علاقه‌مندان می‌توانند برای کسب اطلاع بیشتر از آراء آست و ولف به صفحات ۸۶ تا ۹۴ کتاب «علم هرمنوتیک: نظریه تأویل در فلسفه‌های شلایرماخر، دیلتای، هایدگر، گادامر» نوشته ریچارد ا. پالمر مراجعه نمایند.

۲) وی اصل اولیه در رویارویی با متون را سوء فهم معرفی می کند. به اعتقاد او، اصل بر آن است که همه انسان‌ها در فهم خود از سخن و نوشته دیگری، دچار اشتباه و انحراف اند و باید با اصول هرمنوتیکی این بدفهمی را جبران کرد. بنابراین، کار هرمنوتیکی از ابتدای برخورد با هر اثر هنری آغاز می شود، نه آن که هرمنوتیک به شکل مقطعی و در مواردی خاص به کار آید: آنگونه که مد نظر هرمنوتیک کلاسیک بود (الهی‌راد، ۱۳۹۵: ۵۳-۵۴). (۳) شلایرمآخر معتقد بود که فهم و تفسیر، نوعی بازسازی^۱ و بازتولید^۲ است؛ به این معنا که مفسر برای فهم و تفسیر اثر باید به دنیای ذهنی آفریننده نفوذ کند تا به آنچه وی از سر می گذرانده، پی ببرد (الهی‌راد، ۱۳۹۵: ۶۱).

ابتکار خاص شلایرمآخر، یکی در تعریف او از هرمنوتیک است که آن را "نظریه فهم" دانسته و هرمنوتیک را با این پرسش آغاز کرده است که "یک عبارت گفتاری یا نوشتاری چگونه فهمیده می شود؟" و دیگری تلقی او از فهم است. پیش از او فهم صحیح امری طبیعی و رایج تلقی می شد، مگر در مواردی که ابهامی وجود داشته باشد، ولی وی اصل را بر بدفهمی گذاشت و معتقد بود که کار هرمنوتیک از آغاز هر فهمی شروع می شود، زیرا همواره در عوض بدفهمی هستیم (الهی‌راد، ۱۳۹۵: ۳۰). هرمنوتیک جدید شلایرمآخر بر دو عنصر کلیدی استوار است: تأویل از دو مؤلفه گرامری و روان شناختی تشکیل می شود. مؤلفه گرامری تکنیکی بود که به چگونگی تأویل زبان و شکل متن می پردازد. در حالی که بعد روان شناختی به دنبال مقاصد و معنای مورد نظر نویسنده است. برای تأویل متن ابتدا باید مؤلفه‌های گرامری را (از نظر زبان به کار گرفته شده در متن-معنا و ریشه شناسی کلمات) به دقت بررسی کرد. وانگهی، این زبان را باید در ارتباط با مجموعه آثار آن نویسنده فهمید. علاوه بر این، در کنار مسائل زبان شناختی باید متن را در بسترش قرار داد. این امر از دو بخش تشکیل می شود: اول اینکه باید بستر آن ژانر ادبی را در ذهن داشته باشیم. مثلاً اگر قصد تأویل یک رمان متعلق به قرن نوزدهم را داشته باشیم، باید چیزهایی از آن ژانر ادبی خاص بدانیم در مقابل چنانچه بخواهیم رساله‌ای سیاسی متعلق به قرن هفدهم را تأویل کنیم، پیش از هر چیز باید با ژانر بخصوص آن آشنا شویم. دوم این که باید بستر تاریخی را نیز به حساب آورد. به قول خود شلایرمآخر: «قانون اول: دآوری درباره هر موضوعی در متن باید بر مبنای زبان رایج نویسنده و مخاطبان اصلی باشد». و در ادامه می نویسد: «دورانی که نویسنده در آن زندگی می کند چنانچه این عوامل تأثیری در متن نهایی داشته باشند- قلمرو و محیط نویسنده را تشکیل می دهد» (شِرت، ۱۳۹۵: ۹۲). جنبه دیگر بعد گرامری تأویل عبارت است از ارزیابی ساختار درونی خود متن. در اینجا تک تک کلمات یا عبارات‌ها باید بر اساس رابطه آن بخش با کل متن معلوم شود (شِرت، ۱۳۹۵: ۹۳). قاعده ای که به «دور هرمنوتیکی» معروف است. از آنجا که

1. Reconstruct
2. Reproduce

در زبان، بیانات با تمامیت آن زبان در آن زمان و با کلیت تفکر مؤلف آنگونه که در تاریخ یک دوره زمانی جای دارد مرتبط اند، وابستگی متقابلی میان کل و جز وجود دارد که دور هرمنوتیکی نام دارد. این قاعده حاکی از این است که تا اجزای جمله‌ای فهمیده نشود نمی توان کل آن را فهمید، و هیچ کس نمی‌تواند اجزا، یعنی معنای خاص یک کلمه را بفهمد مگر کل جمله را درک کرده باشد. در سطح کلی تر یک متن، دور هرمنوتیکی بدین معناست: یک متن مشخص، فقط به مثابه یک کل، فقط می تواند به واسطه فهم اجزایش فهمیده شود، اما معنای جملات فقط می‌تواند به واسطه کل دانسته شود (اشمیت، ۱۳۹۵: ۴۰).

مؤلفه روان شناختی، یکی دیگر از نکات مهم در نظام تأویلی شلایرماخر است. به تعبیر ایون شرت، شهود روان شناختی عنصر بدیع و رمانتیک در هرمنوتیک شلایرماخر است. شهود روان شناختی نوعی همدلی^۱ یا همدات پنداری با نویسنده است. اگر تأویل گر قصد فهم معنای آنچه نویسنده بیان کرده است را داشته باشد، به نظر شلایرماخر بهترین راه همدلی با نویسنده است. یعنی خواننده باید خود را جای مؤلف بگذارد و سپس تلاش کند تجربیات مؤلف را دوباره تجربه کند: همانطور فکر و احساس کند که او فکر و احساس می‌کرده است. تنها از طریق تلاش برای داشتن احساس شبیه مؤلف است که خواننده می تواند به مقصود و معنای مورد نظر مؤلف پی ببرد. به بیان خود شلایرماخر، تأویل گر در شهود روان شناختی: «به دیگری استحاله می یابد و تلاش می کند تا بی واسطه دیگری را دریابد» (شرت، ۱۳۹۵: ۹۴). برای مثال، اگر بخواهیم معنای کتاب شهریار اثر ماکیاولی را بفهمیم باید تا می‌توانیم اطلاعاتی درباره‌ی مؤلف بدست آوریم (ماکیاولی که بود، کجا زندگی می‌کرد، چه سرگذشتی داشت و...). سپس باید با زندگی شخصی، احساسات، تصورات، جاه طلبی‌ها و انگیزه‌های او آشنا شویم. سپس سعی کنیم تمام این‌ها را دوباره زندگی کنیم. برای این کار باید تا سرحد امکان با ماکیاولی همدات پنداری کنیم. بدین ترتیب، از طریق این شهود روان شناختی دریافتی مختصر پیدا کنیم از آنچه ماکیاولی هنگام نگارش این اثر حس یا قصد کرده است (همان: ۹۴). بدین ترتیب هرمنوتیک عام شلایرماخر وظیفه هرمنوتیک را بازتولید تا حد امکان کامل کل فرایند تألیف نویسنده می داند (گروندن، ۱۳۹۳: ۲۴). وظیفه ای که از طریق دو قاعده تفسیر دستوری و شهود روان شناختی برای شلایرماخر شدنی به نظر می‌آید.

با توجه به آنچه تاکنون گفتیم، مشخص میشود که شلایرماخر برخلاف هرمنوتیک کلاسیک (که باور داشت ما به درک معنایی ورای متن نیاز نداریم)، معتقد بود که برای فهم کامل متن، افزون بر خصوصیات مشترک و تفسیر زبانی و دستوری، باید به فردیت مؤلف توجه کرد و کشف نمود که

مؤلف چه اراده‌ای داشته است. برهمن اساس، وی آشنایی با قواعد دستوری و لغوی را برای فهم کامل مراد مؤلف کافی نمی‌دانست (الهی‌راد، ۱۳۹۵: ۵۹).

۲) ویلهلم دیلتای: دومین شخصیت تأثیر گذار در دوران هرمنوتیک مدرن، ویلهلم دیلتای (۱۹۱۱-۱۸۳۳) است. وی نیز مانند شلایرماخر تقریباً در تمامی رشته‌های علوم انسانی سررشته داشت. اما برخلاف او، علوم انسانی در زمان وی با هجمه علوم طبیعی مواجه شد که به دلیل روش‌شناسی برتر خود ادعای کفایت در دانش طبیعت را داشت. دیلتای معتقد بود که علوم انسانی تمامیتی را به صورت بدنه‌ای از دانش شکل می‌دهد که مستقل از بدنه دانشی علوم طبیعی است. علوم انسانی نباید روش‌های خود را از علوم طبیعی وام بگیرد. البته ذکر این نکته ضروری است که قبل از وی یوهان گوستاو دروینز قاطعانه با رفتار اثبات‌گرایانه هانری توماس باتل، مورخ انگلیسی به تاریخ مخالفت کرده بود (مختاری، ۱۳۹۳: ۴۷). دروینز نخستین کسی است که به گونه‌ای روشمند و نظام‌یافته هرمنوتیک را در تاریخ به کار میبرد. همچنین وی نخستین کسی است که بین فهم (understanding) و تبیین (explanation) فرق گذاشته و اولی را مخصوص علوم انسانی-اخلاقی دانسته و دومی را مختص علوم فیزیکی-طبیعی (حسنی، ۱۳۸۳: ۱۰۸). دروینز فهم عینی از علوم تاریخی-انسانی را ناممکن می‌دانست. به اعتقاد وی بین علوم طبیعی و انسانی تفاوت جوهری و بنیادین وجود دارد؛ زیرا روش علوم تجربی به دنبال کشف امور مشاهده‌پذیر است؛ پدیده‌هایی که در دسترس انسان‌اند و به آسانی تبیین می‌شوند. در مقابل، ماهیت علوم تاریخی-انسانی کشف معنای واقعیات تاریخی از خلال تاریخ و مقصد پدیدآورندگان آن‌هاست؛ یعنی بازسازی ذهنی و تفسیری از آن حوادث تاریخی (الهی‌راد، ۱۳۹۵: ۷۶). دروینز همچنین مفهوم فهم تفسیری را بدعت گذاشت؛ مفهومی که بعدها دیلتای و سپس ماکس وبر آن را در اندیشه‌هایشان به کار بستند (کوزر، ۱۳۹۲: ۳۰۳). وی اعلام کرده بود که در علوم تاریخی و تفسیری نیز به کانت جدیدی نیاز است تا بتواند الگویی مناسب با روش علوم تاریخی، در قبال علوم طبیعی، به دست دهد. دیلتای بسیار کوشید تا این رسالت را به انجام رساند. بر این اساس، همان‌گونه که کانت با نقد عقل محض به تدوین روش‌شناسی علوم طبیعی پرداخت، دیلتای به دنبال آن بود که با نقد عقل تاریخی، مبنایی روش‌شناختی برای علوم انسانی ارائه دهد. وی مبنای کار خود را بر هرمنوتیک گذاشت (الهی‌راد، ۱۳۹۵: ۷۶). به اعتقاد دیلتای ما طبیعت را تبیین می‌کنیم ولی انسان را می‌فهمیم (محسنی‌تبریزی، ۱۳۹۵: ۱۴). دیلتای به تاسی از دروینز می‌نویسد: «وظیفه علوم طبیعی، تبیین یا شرح (explanation) پدیده‌های طبیعی بوده درحالی که علوم-انسانی فهم (understanding) زندگی انسانی و شکل‌های پیچیده ظهور آن‌را هدف گرفته‌اند. البته هر دو گروه از علوم ممکن است با پدیده‌های یکسانی سروکار داشته باشند؛ اما از دیدگاه‌های متفاوت با روش‌هایی مختلف بهره می‌گیرند. بنابراین فهم یک اصطلاح کلیدی است که توصیف

کننده علوم انسانی خواهد بود (مختاری، ۱۳۹۳: ۴۸). کوشش دیلتای بر این بود که دانش هرمنوتیک را به منزله مبنایی روش شناختی برای همه علوم انسانی و اجتماعی ارائه کند (الهی-راد، ۱۳۹۵: ۷۱). انتشار آثار دیلتای، همزمان است با صحنه برخورد ایدئالیسم و پوزیتیویسم. دیلتای خود در سنت ایدئالیستی رشد کرده بود، اما در تلاش بود تا بین این دو سنت الفت ایجاد کند. او ایده عالم زندگی که در این سنت آلمانی وجود داشت را برجسته کرد. عالم زندگی، عالم تجربه است. اما نه صرفاً تجربه عینی، بلکه تجربه انسانی و روحی را در بر می گیرد. وی معتقد بود که فهم و تأویل روشی است که در سراسر علوم انسانی به کار می رود. دیلتای ایده تأویل دستوری و روان شناختی شلایرماخر را گرفت و فهم تاریخی را به آن افزود. از نظر او، تجربه آدمی ماهیتی تاریخی دارد در حالی که در علوم طبیعی، قوانین کلی در تمام زمان ها صادق است (محسنی-تبریزی، ۱۳۹۵: ۹۲). وی معتقد است موضوع علوم انسانی فهم زندگی بر حسب مقولاتی از بیرون نخواهد بود، بلکه فهم زندگی بر حسب مقولاتی از درون آن خواهد بود، مقولاتی که از زندگی گرفته شده اند. علوم انسانی از امور واقع و پدیده هایی که درباره ی انسان خاموش اند بحث نمی کند. بلکه از امور واقع و پدیده هایی بحث می کند که فقط به دلیل نور افکندن بر اعمال درونی انسان، یعنی "تجربه درونی" او معنا دارند. روش شناسی متناسب با اعیان طبیعی مناسب با فهم پدیده های انسانی نیست مگر از حیث شأن طبیعی آنها. به هر تقدیر علوم انسانی چیزی را در اختیار دارند که در علوم طبیعی موجود نیست و آن امکان فهم تجربه درونی شخص از طریق عمل اسرار آمیز انتقال ذهنی است (پالمر، ۱۳۹۵: ۱۱۴-۱۱۵). "تاریخمندی به مثابه تعلق داشتن" یکی دیگر از نکات مهم و برجسته در مورد هرمنوتیک دیلتای است که در اینجا بایستی مطرح شود. این مفهوم که در هرمنوتیک دیلتای و بعدها هایدگر مطرح گردیده است، بیان کننده این امر است که اُبژه تحقیق پیش روی مفسر، به عنوان یک موضوع در برابر سوژه قرار ندارد. به نظر دیلتای اُبژه تَفْهَم (متن، فرهنگ، اسطوره ها) در علوم انسانی را نمی توان از سوژه تفکیک نمود. (محمدپور، ۱۳۹۶: ۲۰). سوژه انسانی همواره پیشاپیش به چیزی (متن، فرهنگ، اسطوره) تعلق دارد که می خواهد او را بفهمد؛ از این روی اُبژه رو در روی مفسر قرار ندارد (واتیمو، ۱۳۹۸: ۳۳). دیلتای در این مورد می گوید: « اولین نتیجه مهم برای پاسخ دادن به مسأله شناخت مفهومی تاریخ این است که شرط امکانی علوم تاریخی در این واقعیت نهفته است که من موجودی تاریخی هستم و آن که به مطالعه ی تاریخ می پردازد، خود از سازندگان تاریخ است» (طالب زاده و شجاعی جشقانی، ۱۳۹۲: ۸۴).

در پایان این قسمت، می توان به مقایسه هرمنوتیک کلاسیک و مدرن پرداخت:

شباهت ها:

(۱) هر دو فهم نهایی و عینی از متن را ممکن می دانند. مخصوصاً این مسئله برای شلايرمآخر جدی تر است.

(۲) هر دو معتقدند معنای مد نظر مؤلف، معنای نهایی است.

تفاوت ها:

(۱) هرمنوتیک مدرن، بسیار گسترده تر است و نوعی هرمنوتیک عام محسوب می شود؛ در مقابل هرمنوتیک خاص گرایانه ی کلاسیک محصور در تأویل متن آن هم جنبه های نامفهوم متن مقدس است.

(۲) هرمنوتیک کلاسیک اصل را بر "فهم صحیح" میگذارد: هر جا ابهامی رخ دهد، هرمنوتیک وارد عمل می شود. در صورتی که هرمنوتیک مدرن (مخصوصاً نسخه شلايرمآخری آن) اصل را بر سوء فهم و کم یابی فهم میگذارد.

(د) **هرمنوتیک فلسفی:** قرن بیستم را می توان بزرگ ترین تحول هرمنوتیکی تلقی کرد. گرچه دوران کلاسیک و همچنین مدرن در شکل گیری رسمی دانش هرمنوتیک نقشی قابل توجه و چشمگیر داشتند، در قرن بیستم شاهد نگرش ها و دیدگاه هایی نو هستیم که رویکردهای پیشین را تحت شعاع خویش قرار داده اند. ظهور هرمنوتیک فلسفی در این دوران، موجب دگرگونی هرمنوتیک در همه عرصه های آن شد. در این نهضت جدید، هم مفهوم هرمنوتیک، هم رسالت آن و هم اصول و بنیادهای مربوط به مقوله هایی همچون فهم، تفسیر و تأویل، از اساس تغییر کرد (الهی راد، ۱۳۹۵: ۹۱). پس از ديلتای گام اساسی، بهبود و پیشرفت معرفت شناسی علوم نبود، بلکه مسئله اصلی شک کردن در فرض بنیادین آن بود، یعنی این فرض که علوم انسانی می توانند به وسیله یک روش شناسی مناسب، با علوم طبیعی به رقابت بپردازند. این پیش فرض که بر تمامی آثار ديلتای مسلط است حاکی از آن است که هرمنوتیک نوعی «نظریه شناخت» است و بحث و مناظره درباره مفاهیم و توضیح و فهم می تواند که در چارچوب مسئله مورد علاقه نوکانتی ها، یعنی بحث "روش" ادامه یابد. آنچه توسط مارتین هایدگر و سپس گادامر^(دو شخصیت اصلی این دوران هرمنوتیک) مورد سؤال قرار گرفت نیز اساساً نیز همین پیشفرض بود که بر اساس آن هرمنوتیک، همان معرفت شناسی پنداشته می شد. کار این دو فیلسوف را نمی توان تداوم ساده طرح ديلتای دانست، بلکه باید بدان بیشتر به صورت تلاشی برای کاوش در بنیان های معرفت شناسی و آشکار کردن شرایط هستی شناسانه آن، نگریست. بنابراین نباید از هایدگر و گادامر انتظار کامل کردن معضل روش شناسی را داشته باشیم. در اینجا برعکس با پرسش جدیدی مواجه

هستیم: به جای سوال «چگونه می شناسیم؟» پرسش اصلی این است: «وجه وجودی آن موجودی که فقط به واسطه فهم وجود دارد، چیست؟» (کوزنز هوی، ۱۳۷۸: ۲۶). در ادامه به صورت مختصر، به بررسی آرا هرمنوتیکی دو شخصیت برجسته این دوران می پردازیم:

۱) مارتین هایدگر: هرمنوتیک با هایدگر به عرصه‌ای کاملاً متمایز از نگرش‌های پیشین پای گذاشت. در نگرش‌های پیشین هرمنوتیکی، با وجود اختلاف نظر اجمالی، دانش هرمنوتیک ابزار و روشی برای رسیدن به فهم صحیح آثار مختلف تلقی می شد. ولی در هرمنوتیک فلسفی و اگزیستانسیالیستی که هایدگر بنیان‌گزار اصلی آن به شمار می آید، تعریف هرمنوتیک، مؤلفه‌ها و نگرش‌های هرمنوتیکی کاملاً مخالف با هرمنوتیک کلاسیک و مدرن مطرح شد. البته ریشه اصلی این دگرگونی، به نگاه متمایز هایدگر به هرمنوتیک برمی‌گردد. وی اولاً مسئله بنیادین را شناخت حقیقت و خود "هستی" می‌داند و پرسش بنیادین را پرسش از "حقیقت هستی" می‌پنداشت؛ ثانیاً، برای فهم حقیقت هستی، از هستی موجودی آغاز می‌کند که دغدغه وی پرسش از هستی است؛ یعنی "دازاین"^۲ (الهی‌راد، ۱۳۹۵: ۹۲). پرسش از معنای "وجود" دغدغه فکری هایدگر در تمامی طول عمر بود. هایدگر موجود انسانی را "دازاین" یا «موجود حاضر» می‌نامد. دازاین موجودی در میان موجودات نیست، بلکه موجودی است که وجه ممیزه‌اش آن است که "وجود" برای او مسئله است. خاص این موجود است که به سبب وجودش، وجود بر او آشکار شود. فهم وجود از مشخصات وجودی دازاین است. هایدگر متذکر شده است که پرسش "دازاین کیست؟" یا "من کیستم؟" به نظر پرسشی ابتدایی می‌آید، اما نباید فریب خورد و نباید گمان کرد که چون موضوع بحث، خودمان هستیم دانش‌مان بسنده است. برخلاف گفته دکارت، ما هنوز خودمان را نمی‌شناسیم: «من می‌گویم "من می‌اندیشم، پس هستم"^۳، هر کسی می‌تواند بگوید که منظور از این وجود کیست. به نظر می‌رسد که پاسخ این پرسش برای ما آسان‌ترین پاسخ باشد؛ زیرا به هیچ وجودی به اندازه خودمان نزدیک نیستیم. اما حقیقت این است که هرکسی بعیدترین فاصله را از خود دارد» (بازری، ۱۳۸۹: ۲۱۴-۲۱۵). هایدگر در تحلیل دازاین دو جفت مقوله را معرفی می‌کند که دارای اهمیت اند. جفت نخست انتیک/ انتولوژیکال^۴ و جفت دوم اگزیستانسیال/ اگزیستانسیال^۵ است. ما به ایجاز این مقولات را روشن می‌سازیم. انتیک چیزی است که صرفاً "موجود است" بنابراین علم «انتیک» به معنای «علم و حقیقت تجربی» است. اما انتولوژیکال به-معنای "وجودی" است. از نظر هایدگر تحقیق انتولوژیکال یعنی تحقیقی که در پی پرسش از

-
1. Being
 2. Dasein
 3. Cogito
 4. Ontic/ Ontological
 5. Existentielle/ Existential

وجود است و هنگامی که می گوید دازاین اساساً انتولوژیکال است، منظور وی این است که دازاین ضرورتاً درباره "وجود" می اندیشد. گفته مشهور وی چنین است: "دازاین از حیث انتیک به آن سبب متمایز است که انتولوژیکال است". هر آنچه وجود دارد انتیک است فقط دازاین انتولوژیک است. جفت دیگر، جفت اگزستانسیال و اگزستانسیل است. فهم اگزستانسیل تحقیق درباره فهم فرد از چگونگی هست بودن خود است (اباذری، ۱۳۸۹: ۲۱۶). به نظر هایدگر، دازاین سوژه نیست بلکه بودن-در-جهان است و به همین سبب هیچ نوع تقسیم بندی به عین و ذهن را بر نمی تابد. بنابراین نمی توان گفت که ما خود را بهتر از جهان می شناسیم و یا خود را به شکلی می شناسیم و جهان را به شکلی دیگر، یعنی علم ما از خود حضوری است و علم ما از جهان حصولی. ما خود و جهان را به یک سیاق می شناسیم. زیرا ما «بودن-در-جهان» هستیم. ما و جهان پدیده ای واحد ایم. عبارت مرکب "بودن-در-جهان" پدیده ای واحد را بیان می کند". هایدگر معتقد بود که این وحدت لازمه شروع هر نوع فلسفه ای است و سوژه و ذهنی وجود ندارد که بتوان آن را از جهان کاملاً جدا کرد: آنچه هست دازاینی است که بودن-در-جهان است (اباذری، ۱۳۸۹: ۲۱۶-۲۱۷). جهان انسان، مقدم بر هر چیزی در انسان است؛ مقدم بر مفهوم پردازی، فاعلیت ذهن و ... (الهی-راد، ۱۳۹۵: ۱۰۸).

هایدگر به صورت کلی چند اصل هرمنوتیکی را مطرح کرده است:

(۱) هایدگر برای اولین بار هرمنوتیک را به مسئله اصلی فیلسوفان بدل کرد و در واقع، وظیفه اصلی فیلسوف را تأویل دانست (شرت، ۱۳۹۵: ۱۱۶).

(۲) تمامی تأویل ها، یعنی فهم های بیان شده و حتی تأویل هایی که در ذهن باقی می ماندند و برای دیگران بیان نمی شوند از سه بخش تکشیل می شوند:

الف) یک پیش-داشت (یعنی فهمی کلی و پیشینی از زمینه ای کلی) (احمدی، ۱۳۹۴: ۹۲). افقی که فهم کننده بر اساس آن می فهمد.

ب) پیش-دید: فهم با نیت یا هدفی مشخص صورت می پذیرد؛

ج) پیش-دریافت: فهم در بستر مفهومی گسترش می یابد که عبارت است از پیش ساخت آنچه بناست فهمیده شود (گروندن، ۱۳۹۳: ۳۱). تأویل هیچ گاه بی پیش فرض چیزی از پیش داده شده نیست. محض نمونه، وقتی فردی به متنی روی می آورد، دلیلی هست که او به این متن می پردازد و نه متن دیگری. بدین سان او پرسشگرانه (با یک پیش-داشت) به متن نزدیک می شود و نه با ذهن خالی (پالمر، ۱۳۹۵: ۱۵۰-۱۵۱).

(۳) پیش از آن که هایدگر مسئله پیش ساختار داشتن فهم را مطرح کند، نیچه به صراحت اعلام کرد که هرگونه فهمی، بر چشم اندازها و پیش داوری های مؤلف استوار است. وی به دیگران هشدار می دهد که نباید افسانه داشتن فهمی ناب و بدون چشم انداز را در سر داشته باشیم؛ بلکه

انسان در فهم و تأویل خویش همواره متأثر از خواست‌ها و چشم اندازهای شخصی است (الهی راد، ۱۳۹۵: ۱۰۴). وی مینویسد:

« پس سروران فیلسوفم، از این پس خود را بهتر بپاییم در برابر آن افسانه خطرناک دیرینه، که سوژه ناب بی درد بی زمان فرا می‌نهد. بپرهیزیم از دام‌های مفهوم‌های ناهمسازی همچون "خردناب"، "روحیت مطلق"، "دانش در ذات خویش". دیدن، یعنی از چشم انداز دیدن و بس؛ دانستن، یعنی از چشم انداز دانستن و بس. عقل آدمی نمی‌تواند خود را از چشم انداز خودش - چشم اندازی که تنها از آن اوست - ببیند. جهان، به چشم ما از نو "بی نهایت" شده است؛ در نتیجه، دیگر نمی‌توانیم انکار کنیم که جهان می‌تواند بی نهایت تأویل را در برگیرد (نیچه و دیگران، ۱۳۹۵: ۳۷-۴۰).

هایدگر به تاسی از نیچه و با توجه به مقوله "پیش‌ساختار داشتن فهم و تفسیر" به این نتیجه می‌رسد که تفسیر عینی و بی‌طرفانه به کلی ناممکن است و چنین به نظر می‌رسد که، تفسیر چیزی نیست مگر پردازش یک فهم از پیش موجود (گروندن، ۱۳۹۳: ۴۲). از آنجا که هایدگر (برخلاف دیلتای) تأکید می‌کند که هیچ فهم و تفسیری بدون پیش فرض و پیش داوری ممکن نیست و حالت ذهنی، پیش شرط هر نوع رویارویی با دیگران است، راه را بر هر نوع عینی‌گرایی بست. بعد از او نیز گادامر با استفاده از این مقوله، به کل سنت عینی‌گرایی حمله کرد؛ سنتی که گمان می‌کرد علم بری از هر نوع پیش داوری است (اباذری، ۱۳۸۹: ۲۳۰-۲۳۲-۲۳۸). بنابراین سنت هرمنوتیک فلسفی و اگزیستانسیال هایدگر، صریحاً تأکید می‌کند که تفسیر عریان و ناب وجود ندارد (الهی راد، ۱۳۹۵: ۱۰۹)..

۲) هانس گئورگ گادامر: پس از هایدگر که مبانی اصلی هرمنوتیک فلسفی را پایه گذاشت، گادامر شاگرد بزرگ او، آن را استحکام بخشید. تاثیر گادامر را در هرمنوتیک فلسفی به حق بایستی بیشتر از هایدگر دانست؛ به طوری که هرمنوتیک فلسفی، به معنای دقیق کلمه، مشخصاً به توصیف هانس گئورگ گادامر از "فهم" اشاره دارد. به ویژه که او این عنوان را برای عنوان فرعی مهمترین اثرش "حقیقت و روش" برگزید (پهلوان و حسینی شاهرودی، ۱۳۸۶: ۴۸). جهت‌گیری کلی تفکر گادامر (که مبین پیوند او با فلسفه هایدگر نیز هست)، مبتنی بر نوعی "گذار از معرفت‌شناسی به هستی‌شناسی" است. او تصور انتزاعی و روان‌شناسانه شلاپراخر و دیلتای از مقوله «فهم» را رد می‌کند و می‌کوشد توصیفی هستی‌شناسانه از رخداد فهم بدست دهد. زیرا بر آن است که فهم همواره در ساحت زبان و تاریخ و در متنی خاص رخ می‌دهد. قصد او کشف قواعدی عام و ضروری نیست که هرمنوتیک را به علم بدل کند. حتی عنوان کتاب او نیز حاکی از تقابلی طنز آمیز میان مقوله «حقیقت» و «روش» است. به اعتقاد گادامر، اتخاذ و به کارگیری «روش» ضامن دستیابی به «حقیقت» نیست و هیچ روشی برای اعمال روش و کاربرد قواعد عام وجود

ندارد (اباذری، ۱۳۸۹: ۵۱). گادامر معتقد است که حقیقت را صرفاً با روش سروکار نیست. روش اصولاً مبتنی است بر فاصله ناظر نسبت به موضوع مورد مشاهده. اما آیا الگوی «فهم بافاصله» حقیقتاً مناسب علوم انسانی است؟ آیا ناظر همواره به نحوی از انحا در موضوع مورد مشاهده اش دخیل نیست؟ این برداشت از فهم، به میزان زیادی از تفکرات هایدگر سرچشمه میگیرد: فهمیدن به معنای «خود را در چیزی فهمیدن است» (گروندن، ۱۳۹۳: ۵۴). بنابراین اصل (خود را در چیزی فهمیدن)، گادامر بر این باور است که سوژه را نمی توان از اُبژه و بازی حاکم بر آن (فهم برای گادامر، ماهیتی بازی گونه دارد و فهم به معنای ورود به یک بازی است که صاحب فهم، تنها یک طرف و مقهور آن است) جدا دانست (الهی‌راد، ۱۳۹۵: ۱۱۶). فرد از نظر گادامر فرعی است؛ تاریخ (فرهنگ و سنت) مقدم است. ما نخست از رهگذر واحدهای اجتماعی که در آن ها به سر می بریم و به عنوان جزیی از آن ها به فهم خود می‌رسیم (بنتون و کرایب، ۱۳۹۱: ۱۹۹).

علاوه بر بی‌اعتنایی به عاملیت پر رنگ و جدابافته سوژه، "گشودگی پایان ناپذیر تحقق معنا" نیز یکی از ویژگی‌های هرمنوتیک گادامر است. به تعبیر وی، هیچ متنی حتی به فرض نامتناهی بودنش وجود ندارد که در آن محتوا یا موضوع ارائه شده در پرتو نور «ابدیت» بدرخشد. بنابراین، معنا امری است پایان ناپذیر. در هرمنوتیک ما هرگز نقطه پایان را نشانه نمی‌گیریم و قرار نیست که معنی را در حالت خاصی پایان یافته تلقی کنیم. پس در هرمنوتیک معنا همواره فعال و در تداوم است (مدنی، ۱۳۸۶: ۲۳). به اعتقاد گادامر، معنای متن چیزی نیست که یک بار برای همیشه به چنگ ما بیفتد؛ بلکه در میان کنش گفتگویی پیچیده میان گذشته و حال وجود دارد (رَمبرگ و گسدال، ۱۳۹۴: ۳۸). این نکته، ما را به مقوله "فهم و امتزاج افق‌ها" از دیدگاه گادامر می‌کشاند. گادامر معتقد است که حقیقت، همواره در گردش بوده و فهم آن در گرو ورود به دنیای مکالمه است. وی فهم را امتزاج دو افق معنایی می‌داند که از سویی به افق معنایی صاحب اثر، و از سوی دیگر به افق معنایی مفسر بر می‌گردد. افق معنایی اثر، متعلق به دیروز و افق معنایی مفسر نیز متعلق به امروز است؛ از این رو شناخت، محصول در هم شدن افق معنایی گذشته و حال است (احمدی، ۱۳۹۶: ۵۷۱-۵۷۲). فهم، همان مکالمه میان دو افق و دو زمانه است. مکالمه میان افق معنایی متن و افق معنایی خواننده یا تأویل‌کننده؛ به معنای درهم شدن این دو افق؛ یعنی «زمانه نگارش متن» و «زمان حاضر» است که در لحظه خواندن و تأویل، گریزی از این ادغام نیست (الهی‌راد، ۱۳۹۵: ۱۱۸). قرائت یک متن، به نظر گادامر، مانند یک گفتگوست؛ گفتگویی که در آن، متن به جای مؤلف نشسته است. متن درباره موضوعی خاص، سخنی به ما می‌گوید؛ ولی در گفت و گوی حقیقی، عقاید و نظرات به طور متقابل رد و بدل می‌شوند؛ یعنی کسانی که در گفتگو شرکت دارند، به تنهایی سخن نمی‌گویند بلکه هریک از آن ها نظر و عقیده

خود را ایراز می کنند. در این صورت، این پرسش مطرح می شود که اگر متن می تواند درباره موضوعی با خواننده سخن بگوید، آیا خواننده هم می تواند با متن سخن بگوید؟ گادامر می گوید خواننده هم با متن سخن می گوید؛ در هر مرحله ای که او می خواهد معنای متن و موضوع را تعیین کند با متن سخن می گوید. خواننده، همواره می خواهد سخن متن را معقول سازد و این هم به فهم سابقی که خواننده از موضوع مورد بحث دارد، وابسته است. به عبارت دیگر، وقتی درباره فهم خاصی از متن سخن می گوئیم، در واقع نظر خواننده ای خاص نیز در آن لحاظ شده است.^۱ بنا بر نکات یاد شده، فهم چیزی جز مواجهه افق مفسر با افق مؤلف نیست. بنابراین از نظر گادامر نمی توان فهم را کشف مراد پدید آورنده اثر دانست؛ زیرا در فرایند فهم، افق ذهنی مفسر وارد بازی (فهم) می شود و در رویارویی با اثر، نقشی فعال ایفا می کند. فهم به دست آمده، آمیزه ای از نگرش ها و ساختارهای ذهنی مؤلف اثر با مفسر آن است (الهی راد، ۱۳۹۵: ۱۱۸-۱۱۹).

گادامر با استناد به اندیشه های دگر، بر این قاعده تأکید می کند: آن قدر که پیش داوری هایمان در ساختن هستی مان سهیم اند، داوری هایمان نیستند. او معتقد است که ذهن تأویل کننده، در آغاز تأویل پاک و خالی نیست؛ بلکه مجموعه ای است از پیش داوری ها، فرض های آغازین و خواست های استوار به «افق معنایی امروز». این باورها و کنش ها، مفاهیم و قاعده ها، ضابطه ها و محدودیت های ذهنی تأویل کننده، در حکم "زیست جهان" تأویل کننده اند. هر تأویلی از اثر، همواره با این زیست جهان همخوان است. وی تأویل را در هم شدن دو افق معنایی صاحب اثر و صاحب تأویل می داند. بر همین اساس، گادامر معتقد است مفهوم «تأویل بر حق»- تأویلی که فی نفسه بر حق باشد- آرمانی محال و ممتنع است (الهی راد، ۱۳۹۵: ۱۲۰-۱۲۱).

ه) هرمنوتیک پسا- فلسفی: اندیشمندان پس از هایدگر و گادامر هر یک با مراتب گوناگون گوشه ای از هرمنوتیک فلسفی را به چالش کشیدند. برخی مانند هابرماس و ریکور، آبا پذیرش برخی از ادعاهای هرمنوتیک فلسفی با ابعادی از آن به مخالفت پرداخته اند و برخی دیگر همانند بتی و هرش آبا طرح رویکرد عینی گرایی، به بنیاد نسبی گرایی هرمنوتیک فلسفی تاختند (الهی راد، ۱۳۹۵: ۳۲). در این قسمت، به طور خلاصه به آراء ریکور و هابرماس اشاره می کنیم.

۱) پل ریکور و هرمنوتیک معاصر: مهم ترین مسئله ای که ریکور مطرح کرده و باعث شهرت وی شده است، مقوله "مرگ مؤلف" است. به نظر ریکور، این زبان است که سخن می گوید. زبان رابطه

۱. طرح هرمنوتیک گادامری در حوزه تفکر دینی که متکی بر مطلق بودن متن دینی است، مسائل بنیادینی را طرح می کند. چرا که مفسران دینی اغلب بر فهم عینی و بدون پیش فرض (ذهنیت خالی و سفید) تأکید دارند. برای کسب اطلاع بیشتر از نحوه به کارگیری هرمنوتیک در اندیشه دینی_ اسلامی به کتاب «هرمنوتیک، کتاب و سنت: فرایند تفسیر وحی» نوشته محمد مجتهد شبستری مراجعه نمایید.

ای با مؤلف ندارد. گفتگو با متن مستلزم گفتگو با مؤلف نیست. ریکور مدعی است که هنگامی که متنی را می‌خوانیم گویی مؤلف مرده است. پیامد این نظر ریکور مبنی بر این که تأویل مستقل از بستر تاریخی و ذهنیت یا نیت مؤلف و مفسر است، استقلال و خودآیینی بنیادینی برای متن در نظر می‌گیرد. ریکور این نکته را بدین شکل شرح می‌دهد: «منظور من از خودآیینی عبارت است از استقلال متن از نیت مؤلف، موقعیت اثر و خواننده آن» (شِرت، ۱۳۹۵: ۱۴۸). ریکور به دنبال به دست دادن ملاک‌هایی برای داوری در مورد تفسیرها بوده است. به زعم ستیز تفسیرها، برای تعیین این امر که کدام تفسیر محتمل تر است می‌توان معیارهایی از جمله جامعیت به دست داد. ریکور می‌گوید: «اگر چه این حرف صحیح است که همواره بیش از یک راه برای تفسیر متن وجود دارد، اما درست نیست بگوییم تمام تفسیرها برابرنند...» (داونهاور و پلاور، ۱۳۹۴: ۳۳).

ریکور همچنین دو گونه متفاوت هرمنوتیک را بر می‌شمارد:

الف) هرمنوتیک اعتماد یا "برداشت معنا" که معنا را همان‌گونه که به فهم داده می‌شود و همان طور که آگاهی را جهت می‌دهد، قبول می‌کند.

ب) هرمنوتیک سوءظن که نسبت به معنا آن گونه که خودش را عرضه می‌کند، ظنین است و می‌گوید چه بسا معنا از آگاهی سوء استفاده کند. آنچه حقیقت به نظر می‌رسد، چه بسا صرفاً خطا، کذب و سقمی سودمند باشد. ریکور، افرادی از قبیل نیچه، مارکس، فروید و ساختارگرایان را پیرو این هرمنوتیک می‌داند (گروندن، ۱۳۹۳: ۸۷).

۲) هابرماس و هرمنوتیک انتقادی: اولین اثر بزرگ هابرماس، کتاب دانش و علایق انسانی (۱۹۷۸) می‌باشد. هابرماس گرچه بعدها در بخش‌هایی از این اثر تجدید نظر کرد، اما باید گفت هنوز هم به باورهای محوری آن سخت پایبند است. این اثر هنوز هم بهترین مدخل برای ورود به آثار او از جمله مباحث مشترک او و گادامر (و آراء او پیرامون هرمنوتیک) است. وی در این کتاب توضیح می‌دهد که دانش بشری و فرآیند پژوهش علمی را می‌توان به سه طبقه مستقل تقسیم کرد:

الف) علوم تجربی - تحلیلی

ب) علوم تاریخی - هرمنوتیکی

ج) علوم انتقادی (اجتماعی) (مسعودی، ۱۳۹۲: ۲۰۱).

هابرماس معتقد است که سه نوع متفاوت علایق و منافع بشری پدیدآور هر یک از علوم سه گانه فوق است: علایق فنی یا تکنیکی (پدیدآور علوم دسته الف)، علایق عملی (پدیدآور علوم دسته ب)، علایق رهایی‌بخش (پدیدآور علوم دسته ج) (ابادری، ۱۳۸۹: ۲۹). هابرماس تلاش می‌کند تا هرمنوتیک را در خدمت روش‌شناسی علوم اجتماعی به کار گیرد و در بخش‌هایی مجزا، به بررسی آن می‌پردازد. با این که تاریخ‌مندی بودن معنای اجتماعی، ویژگی است که برای هابرماس و گادامر از اهمیت بالایی برخوردار است، اما هابرماس مدعی است که هرمنوتیک گادامری هیچ توجهی بر

تاثیرگذاری بستر ایدئولوژیک بر فهم ندارد. توجه به گرایشات ایدئولوژیک متن و مفسر از مسائل مورد نظر هرمنوتیک انتقادی هابرماس است (شرت، ۱۳۹۵: ۱۳۸-۱۴۰).

در پایان بایستی اشاره کرد که گونه‌های دیگری نیز در هرمنوتیک معاصر وجود دارند: برای بتی هرمنوتیک بیشتر در معنای کلاسیک آن مطرح است و وظیفه هرمنوتیک از دید وی انطباق معنا با فهم کنونی ما نیست، زیرا چنین برداشتی به سوژکتیویسم منتهی خواهد شد، بلکه این وظیفه عبارت است از احیا و بازسازی نیت مؤلف (گروندن، ۱۳۹۳: ۷۲). ریچارد رورتی^۱ و جیانی واتیمو^۲ که خود را پیرو هرمنوتیک می‌دانستند، این تفکر را به جهات نسبی گرایانه و پست مدرن سمت و سو دادند. از دید رورتی، هرمنوتیک روش یا شیوه بهتری برای دستیابی به حقیقت در اختیار نمی‌نهد، بلکه فقط چگونه زیستن بدون ایده‌ی حقیقت، به معنای مطابقت با واقع را به ما می‌آموزد (گروندن، ۱۳۹۳: ۱۱۳). واتیمو از رسالت نیهیلیستی هرمنوتیک سخن می‌گوید. هرمنوتیکی که بر مبنای آراء واتیمو شکل می‌گیرد، به یک هستی‌شناسی نیهیلیستی منتهی می‌شود: هستی‌فی نفسه هیچ است و به زبان و تفاسیر ما فرو کاسته می‌شود (گروندن، ۱۳۹۳: ۱۱۶).

نتیجه‌گیری

هرمنوتیک یکی از قدیمی‌ترین سنت‌های علوم انسانی است که پیش از روش‌های جدید تحقیق کیفی بوجود آمده و تاریخچه آن (همان‌گونه که در سراسر مقاله بررسی شد) به آغاز دوران باستان برمی‌گردد. هرمنوتیک به دنبال به فهم آوردن ابژه‌های گوناگون (متن، متن مقدس، امور نامفهوم، کنش انسانی، فرهنگ، وقایع تاریخی، سنت، آداب، رسوم و...) می‌باشد. هرمنوتیک نیز مانند سایر سنت‌های نظری بر بنیان‌های هستی‌شناسانه‌ای استوار است که آن را از سایر سنت‌ها و جریانات فکری متمایز می‌سازد. سنت هرمنوتیک قایل به هستی‌شناسی ایدئالیستی بوده و در سطح معرفت‌شناسی، نسبت ویژه‌ای میان سوژه و ابژه برقرار نموده که از اساس با سنت پوزیتیویست متفاوت است. هرمنوتیک، (برخلاف علوم طبیعی و رویکرد پوزیتیویستی که به دنبال تبیین می‌باشند) به دنبال فهم است و به مقوله معنا و مقصود توجه دارد. دانشمندان علوم تجربی برای بررسی موضوع مورد مطالعه‌شان از روش‌های بیرونی از قبیل مشاهده و آزمایش استفاده می‌کنند. اما اهل هرمنوتیک خواهان دسترسی به تجربه درونی و فهم معنای ذاتی فرهنگی دیگر از منظر درونی آن هستند. بنابراین، مسئله "تاریخ" برای هرمنوتیسین همیشه یک مسئله بنیادین است. نتیجه‌ای که از مطالعه حاضر گرفته می‌شود این است که فهم علوم انسانی و علوم اجتماعی بدون در نظر گرفتن سنت فکری هرمنوتیک، فهم کاملی نبوده و ناقص است. بخش زیادی از تحولات بینشی و روشی

1. Richard Rorty
2. Gianni Vattimo

جامعه‌شناسی، در اثر نفوذ مفروضات بنیادین این سنت نظری بوجود آمده است. بنابراین، کندوکاو بیشتر در جریانات اصلی این سنت، امری ضروری و بسیار مهم تلقی می‌شود.



منابع

- ابادری، یوسف، خرد جامعه‌شناسی، انتشارات طرح نو، ۱۳۸۹.
- اشمیت، لارنس. کی، درآمدی بر فهم هرمنوتیک، ترجمه بهنام خدایانه، انتشارات ققنوس، تهران، ۱۳۹۵.
- احمدی، بابک، ساختار و تأویل متن، تهران، انتشارات مرکز، ۱۳۹۶.
- احمدی، بابک، ساختار و هرمنوتیک، تهران، گام نو، ۱۳۹۴.
- الهی‌راد، صفدر، آشنایی با هرمنوتیک، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۹۵.
- بنتون، تد، کرایب، یان، فلسفه علوم اجتماعی: بنیادهای فلسفی تفکر اجتماعی، ترجمه شهناز مسمی‌پرست و محمود متحد، انتشارات آگه، تهران، ۱۳۹۱.
- پالمر، ریچارد ا.، علم هرمنوتیک: نظریه تأویل در فلسفه‌های شلایرماخر، دیلتای، هایدگر و گادامر، ترجمه محمد سعید حنایی کاشایی، تهران، انتشارات هرمس، ۱۳۹۵.
- پهلوان، مریم، حسینی‌شاهرودی، سیدمرتضی، تأملی در آرای هرمنوتیک هایدگر و گادامر، فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز، شماره ۲۲، بهار ۱۳۸۶، صفحات ۴۱ تا ۶۲.
- حسنی، سیدحمیدرضا، هرمنوتیک علوم انسانی: درآمدی بر هرمنوتیک ویلهلم دیلتای، فصلنامه علمی- پژوهشی انجمن معارف اسلامی ایران، شماره اول، زمستان ۱۳۸۳، صفحات ۱۰۳ تا ۱۲۰.
- داونهاور، برنارد، پلاور، دیوید، دانشنامه فلسفه استنفورد (۲۸): پل ریکور، ترجمه ابوالفضل شاندیز، انتشارات ققنوس، تهران، ۱۳۹۴.
- رمبرگ، بیورن، گسدال، کریستین، دانشنامه فلسفه استنفورد (۹): هرمنوتیک، ترجمه مهدی محمدی، انتشارات ققنوس، تهران، ۱۳۹۴.
- شرت، ایون، فلسفه علوم اجتماعی قاره‌ای: هرمنوتیک، تبارشناسی و نظریه انتقادی؛ از یونان باستان تا قرن بیست و یکم، ترجمه هادی جلیلی، انتشارات نی، ۱۳۹۵.
- طالب زاده، سید حمید، شجاعی حشوقانی، مالک، دیلتای و بنیادگذاری علوم انسانی، فصلنامه علمی- پژوهشی روش‌شناسی علوم انسانی، شماره ۷۷، زمستان ۱۳۹۲، صفحات ۶۵ تا ۹۲.
- فلیک، اووه، درآمدی بر تحقیق کیفی، ترجمه هادی جلیلی، انتشارات نی، ۱۳۹۷.
- کوزر، لوئیس، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۹۲.
- کوزنز هوی، دیوید، حلقه انتقادی: هرمنوتیک، تاریخ، ادبیات و فلسفه، ترجمه مراد فرهادپور، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، تهران، ۱۳۷۸.

- گروندن، ژان، درآمدی به علم هرمنوتیک فلسفی، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، انتشارات مینوی خرد، تهران، ۱۳۹۱.
- گروندن، ژان، هرمنوتیک، ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی، انتشارات ماهی، تهران، ۱۳۹۳.
- لالمان، میشل، تاریخ اندیشه‌های جامعه‌شناسی؛ جلد اول: از آغاز تا ماکس وبر، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، انتشارات هرمس، تهران، ۱۳۹۴.
- مختاری، محمدحسین، دیلتای و کارکرد بنیادین هرمنوتیک در علوم انسانی، فصلنامه علمی-پژوهشی دانشگاه قم، شماره چهارم، تابستان ۹۳، صفحات ۴۷ تا ۵۹.
- محسنی تبریزی، علیرضا، روش تحقیق کیفی در مکاتب تفسیری (زمینه و کاربرد)، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۹۵.
- محمدپور، احمد، روش در روش: درباره ساخت معرفت در علوم انسانی، انتشارات جامعه شناسان، تهران، ۱۳۸۹.
- محمدپور، احمد، روش تحقیق معاصر علوم انسانی (مباحثی در سیاست های روش)، انتشارات ققنوس، تهران، ۱۳۹۶.
- مدنی، امیرحسین، گادامر و هرمنوتیک، فصلنامه هنر، شماره ۷۲، سال ۱۳۸۶.
- مسعودی، جهانگیر، هرمنوتیک و نواندیشی دینی: تبیین اصول هرمنوتیک گادامر و تطبیق آن بر مبانی معرفتی نو اندیشان مسلمان ایرانی، انتشارات پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ۱۳۹۲.
- نوروزی طلب، علیرضا، پرسش از چیستی هرمنوتیک: تحلیل و بررسی آن، مجله باغ نظر، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۳۸۲، صفحات ۶۱ تا ۹۴.
- نیچه و دیگران، هرمنوتیک مدرن: گزیده جستارها، ترجمه بابک احمدی، انتشارات مرکز، تهران، ۱۳۹۵.
- واتیمو، جانی، باور: الهیاتی برای نیمه مؤمنان، ترجمه کاوه حسین زاده راد، انتشارات پگاه روزگار، تهران، ۱۳۹۸.
- هاروی، ون ای، علم هرمنوتیک، ترجمه محمد ناصحی، مجله نامه حکمت، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۸۲، صفحات ۲۵۳ تا ۲۷۰.
- واعظی، اصغر، قائدی، اسماعیل، روند تحقق فهم از منظر شلایرماخر، مجله حکمت و فلسفه، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۱، ۲۵ تا ۴۰.